

پرسش ۵: منظور از سگ اصحاب كهف چیست؟

السؤال/ ۵: هل من الممكن أن أعرف ما أو من المقصود بـ كلب أصحاب الكهف، وإن كان كلباً عادياً فلماذا ورد ذكره أكثر من مرة في هذه القصة، وأحياناً بصيغة الجمع (... وخامسهم كلبهم) [3]؟ أرجو التوضيح.

علاء رزاق - ۸ / ربيع الأول / ۱۴۲۶ هـ . ق

ممکن است که برایمان توضیح دهید که منظور از سگ اصحاب كهف چیست یا چه کسی است؟ اگر یک سگ عادی است، چرا اسمش چند بار در این قصه آمده و گاهی هم با صیغه جمع (... پنجمین شان، سگشان بود) [4] آمده است؟

علاء رزاق - ۸ ربيع الأول ۱۴۲۶ هـ ق

الجواب : بسم الله الرحمن الرحيم، والحمد لله رب العالمين.

كان مع أصحاب الكهف (ع) كلبٌ اعتيادي أيضاً، ولكن الأمر المهم لم يكن هذا الكلب بل من يُسير هذا الكلب ويسيطر عليه، وهو من الجن واسمه قطمير (وللجن هذه القدرة من العروض على الحيوان كالقط والكلب وتسييره)، وأراد هذا الجن قطمير أن يلفت انتباههم من خلال هذا الكلب إلى وجوده وقدرته على مساعدتهم بعد إيمانه بدعوتهم، وقطمير من الجن الذين لهم القدرة على ملء القلوب رعباً وزلزلة قلوب الشجعان، قال تعالى: (وَكَلَبُهُمْ بِأَسْطُرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتْ مِنْهُمْ فِرَاراً وَلَمُلِئْتُ مِنْهُمْ رُغْباً) [5]. والذي كان يملئ قلوب من يقترب منهم رعباً هو هذا الجن قطمير الذي كان يتولى حراستهم. وقطمير هو أحد أنصار القائم (ع). [6]

أحمد الحسن

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم، والحمد لله رب العالمين

به همراه اصحاب کهف (ع) یک سگ عادی نیز بود ولی مسأله‌ی مهم خود این سگ نبود بلکه کسی بود که این سگ را هدایت می‌کرد و بر او احاطه داشت و او یک جن به نام قطمیر بود (جن این قدرت را دارد که حیواناتی مثل گربه و سگ را هدایت و راهنمایی کند) و این جن (قطمیر) خواست از طریق این سگ، توجه آنان را به وجود و قدرتش برای کمک به آنان بعد از ایمان آوردن به دعوتشان، جلب کند. قطمیر از جمله جن‌هایی است قدرت پر کردن دل‌ها از ترس و لرزانیدن قلب‌های شجاعان را دارند. خداوند متعال می‌فرماید: (و سگشان بر درگاه غار، دو دستش را دراز کرده بود. اگر سر وقتشان می‌رفتی گریزان باز می‌گشتی و از آنها سخت می‌ترسیدی) ([7]) و آن که قلب‌های کسانی که نزدیکشان می‌شد را آکنده از ترس و وحشت می‌کرد، همین جن (قطمیر) بود که حراست آنها را بر عهده داشت و قطمیر یکی از یاران قائم (ع) می‌باشد ([8]).

احمد الحسن



[3] - قال عز وجل: (سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا) الكهف: 22.

[4] - خداوند عزوجل می‌فرماید: (خواهند گفت: سه تن بودند و چهارمیشان، سگشان بود و می‌گویند: پنج تن بودند و ششمیشان، سگشان بود. تیر به تاریکی می‌افکنند و می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمیشان سگشان بود. بگو: پروردگار من به تعداد آنها دانایتر است و شمار ایشان را جز اندک کسان، نمی‌دانند. پس تو درباره‌ی آنها جز به ظاهر مجادله مکن و در این خصوص از کسی نظر نخواه) « کهف: 22.

[5] - الكهف: 18.

[6] - سبحان الله لقد سُئل يمانی آل محمد (ع) كما سُئل جدّه أمير المؤمنين (ع) عن كلب أصحاب الكهف، فقد جاء وفد من أخبار اليهود لعمر بن الخطاب، فقالوا له: يا عمر أنت ولي الأمر بعد محمد (ع) وصاحبه، فسألوا عمر عدّة أسئلة فأطرق برأسه ولم يجب، فقالوا: نشهد أن محمداً لم يكن نبياً وان الإسلام باطل. فوثب سلمان الفارسي لليهود وقال لهم قفوا قليلاً، ثم جاء إلى أبي الحسن علي بن أبي طالب (ع)، فأخذوا يسألونه عن عظام الأمور، فكان مما سألوه عن كلب أصحاب الكهف. روى الشيخ الأميني في الغدير رواية طويلة مما جاء فيها: فوثب اليهودي قائماً وقال: يا علي إن كنت عالماً فأخبرني ما كان لون الكلب واسمه؟ فقال: يا أبا اليهود حدثني حبيبي محمد صلى الله عليه وسلم إن الكلب كان أبلق بسواد وكان اسمه "قطمير" قال فلما نظر الفتية إلى الكلب قال بعضهم لبعض: إنا نخاف أن يفضحنا هذا الكلب بنبيحه فألحوا عليه طرداً بالحجارة، فلما نظر إليهم الكلب وقد ألحوا عليه بالحجارة والطرده ألقى على رجليه وتمطى وقال بلسان طلق ذلق: يا قوم لم تطردوني وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، دعوني أحرصكم من عدوكم وأتقرب بذلك إلى الله سبحانه وتعالى. فتركوه ومضوا فصعد بهم الراعي جبلاً وانحط بهم أعلى كهف. الغدير: ج 6 ص 152.

[7] - كهف: 18.

[8] - سبحان الله از يمانی آل محمد (ع) درباره‌ی سگ اصحاب كهف همان سؤال پرسیده شد که از جدش امیر المؤمنین (ع) پرسیده شد. گروهی از اخبار یهود نزد عمر بن خطاب رفتند و به او گفتند: «ای عمر، تو ولی امر بعد از محمد ص و یار او هستی» و سؤالاتی از عمر پرسیدند. او سرش را پایین انداخت و پاسخ نگفت. پس گفتند: شهادت می‌دهیم که محمد پیامبر نبود و اسلام باطل است. سلمان فارسی ناگهان به سمت یهودیان رفت و به ایشان گفت که کمی صبر کنند. سپس نزد ابو الحسن علی بن ابی طالب (ع) رفت و آنها از او از بزرگ‌ترین امور سؤال کردند که از جمله، سگ اصحاب كهف بود.

شیخ امینی در الغدير در ضمن حدیثی طولانی روایت می‌کند: یهودی ناگهان ایستاد و گفت: ای علی، اگر تو عالم هستی به ما بگو رنگ و نام سگ چیست؟ فرمود: «ای برادر یهودی، حبیب محمد ص مرا باخبر کرد که سگ، ابلق تیره و نامش قطمیر بود. فرمود: هنگامی که جوان مردان به سگ نگاه کردند، بعضی به بعضی دیگر گفتند: می‌ترسیم این سگ با آوازش ما را آشکار کند، و شروع به پرتاب کردن سنگ به سوی او کردند. سگ به آنها که به سویی سنگ می‌انداختند و می‌خواستند از خود براندش نگاه کرد، روی پاهایش نشست و با زبانی گویا گفت: ای جماعت، مرا از خود نرانید و من شهادت می‌دهم که خدایی جز الله که یگانه است و شریکی ندارد، وجود ندارد، اجازه دهید شما را در برابر دشمنانتان محافظت کنم و از این طریق به خدای سبحان و متعال نزدیکی جویم. او را رها کردند و اجازه دادند. پس با ایشان از دامنه‌ی کوه بالا رفت و با ایشان بر بالای غار شد». الغدير: ج 6 ص 152.